



معرفی

ضمیمه نوجوان

شماره ۶۸ | شهریور ۱۴۰۰

نوجوان
ج.م.ج



معین الدین
هاشمی

ترور یسم یکی از آن واژه‌های خیلی سیاه در دنیای انسان امروز است. وقتی چیزی یا کسی تروریستی باشد، یا حتی حسی از ترور یسم را منتقل کند، اوضاعش با بقیه چیزهای خطرناک دور و برمان فرق می‌کند. دوشنبه‌ای که گذشت، در تقویم ایران، روز مبارزه با ترور یسم بوده ۴۰ سال پیش در این روز، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ایران در انفجاری توسط منافقین ترور شدند و به شهادت رسیدند.



به من گفتند تنها بیا

«به من گفتند تنها بیا، نباید کارت شناسایی می‌برد و باید تلفن همراه، دستگاه ضبط صدا، ساعت و کیفم را در هتلم در اتاق ترکیده جا می‌گذاشتم. فقط می‌توانستم دفترچه و خودکار ببرم. در عوض، می‌خواستیم با یکی از مهربان‌های پرنفوذ حرف بزنم، کسی که بتواند استراتژی درازمدت دولت اسلامی عراق و شام یا داعش را توضیح بدهد. من روزنامه‌نگاری بودم که ستیزه‌جویی اسلامی در اروپا و خاورمیانه را برای نیویورک تایمز، خروجی‌های خبری مهم آلمانی زبان و اکنون واشنگتن پست، پوشش می‌دادم؛ دیده بودم که در دنیای خلق شده پس از حملات ۱۱ سپتامبر، دو جنگ به رهبری آمریکا، و تحولاتی که اکنون به بهار عربی مشهور شده‌اند، در این گروه شکل گرفت...»

سعاد مخنت، خبرنگار زن مسلمان، مرا کشی-ترک تبار است که در آلمان به دنیا آمده. او با روزنامه‌نگاری تحقیقی درباره افراطی‌گرایی مذهبی و ترور یسم، به شهرت خاصی رسیده است. مخنت پیش از این با نیویورک تایمز کار می‌کرد و «بچه‌های جهاد» از کتاب‌های اوست. سعاد با این سوال که چه چیز جوانان مسلمانی را که در اروپا زندگی می‌کنند جذب گروه‌های تروریستی می‌کند، این خطر و ماجراجویی را به جان می‌خرد تا با یکی از سران داعش مصاحبه کند.



البته همین‌جا چند نکته را بگویم، اول این که عنوان کتاب کمی فریبنده است و حجم بیشتر آن به تحلیل‌های شخصی سعاد از علل ایجاد گروه‌های تروریستی و پیدا کردن ریشه‌های آن اختصاص دارد. پس اگر دنبال کتابی سراسر هیجانی هستید، پیشنهاد نمی‌دهم. ثانیاً باید توجه داشت که او اگرچه مسلمان است ولی عملاً سکولار است و نگاهش در برخی مسائل سیاسی با ما زاویه دارد. باید کمی هم نقادانه به کتاب نگاه کرد. اما در هر صورت، شجاعت و جسارت او و بعضاً تحلیل‌های دقیقش، این کتاب را خواندنیه کرده است.



شیر دره پنجشیر

این روزها کشور همسایه مان، افغانستان، درگیر اوضاع ملتهب و وخیمی شده است. گروه طالبان مدتی پیش توانست برای دومین بار و پس از ۲۰ سال، کنترل کشور را به دست بگیرد و مقدمات خلافت اسلامی خودش را برپا کند. البته هنوز کاملاً موفق نشده است. هنوز یک نقطه سفید در خاک افغانستان باقی مانده؛ پنجشیر...

احتمالاً اسمش را در این مدت زیاد شنیده باشید. منظورم جوانی است که امروز آخرین سنگر را در پنجشیر نگه داشته. احمد مسعود. بچه شیر دره پنجشیر. اما این بچه شیر، زاده کدام شیر است؟

احمد شاه مسعود، فرمانده نظامی و سیاستمدار بزرگ افغانستانی بود. او را در ردیف بزرگ‌ترین چریک‌های قرن بیستم حساب می‌کنند. در دو نوبت، از کشورش دفاع جانانه کرد. اول مقابل



حمله شوروی، و بعد مقابل طالبان. درست مثل کاری که امروز پسرش انجام می‌دهد. احمد شاه مسعود، نشان قهرمان ملی را دریافت کرد اما چیزی که باعث اسطوره شدن او شده، مرگ او بود. او را شهریور ۱۳۸۰ ترور کردند.

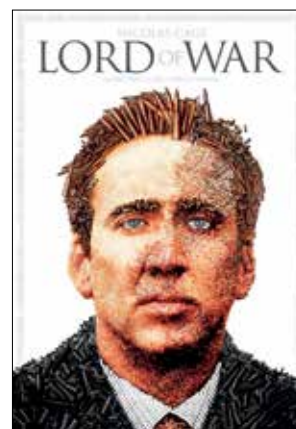
پادکست رادیو تراژدی هر ماه، یک زندگی و داستان تراژیک را نقل و داستان‌هایی برپایه واقعیت و برآمده از کار روزنامه‌نگاران را منتشر می‌کند. قسمت سوم این مجموعه، به زندگی احمد شاه مسعود پرداخته. پیشنهاد می‌کنیم از دست ندهید. (می‌توانید از برنامه کست باکس استفاده کنید.)

چهره سیاه ترور در بستر رسانه‌های مختلف

مرگ بی صدا



بازرگان مرگ



(در دنیا به ازای هر ۲ انفور، یک سلاح گرم وجود دارد. سوالی که پیش میاد اینه که چطور اون انفور دیگه رو مسلح کنیم؟)

تا حرف از ترور یسم می‌شود، ذهن‌ها سریع سمت گروهک‌های کوچک و بزرگ بنیادگرایی مذهبی می‌رود؛ امثال داعش و القاعده و... اما هیچ‌کس به جنایت‌های بزرگ‌تر فکر نمی‌کند. انگار هرچه فاجعه عظیم‌تر باشد، راحت‌تر پذیرفته می‌شود.

جمله‌ای که در ابتدا شنیدید، یکی از دیالوگ‌های فیلم ارباب جنگ محصول سال ۲۰۰۵ بود. این فیلم به کارگردانی اندرو نیکل و با بازی نیکلاس کیج، داستان شخصیتی به نام یوری اورلوف را روایت می‌کند. یوری، یک اکراینی تبار بزرگ شده در آمریکا است. یک روز جرقه‌ای در زندگی‌اش می‌خورد و او می‌فهمد استعدادش در چه کاری است: تجارت اسلحه.

یوری که شخصیتش الهام گرفته شده از چند تاجر معروف اسلحه در جهان (است) کم‌کم سازوکار این تجارت کثیف را یاد می‌گیرد. هر جا که جنگ باشد، یوری آنجا می‌رود و به دو طرف جنگ، اسلحه می‌فروشد.

انسان‌های زیادی در جنگ می‌میرند اما یوری زنده می‌ماند و ثروتمند می‌شود. فیلم ارباب جنگ، دو ساعت جذاب برایتان می‌سازد. دیدنش را از دست ندهید. (اما مواظب باشید در نهایت از این فیلم هالیوودی، رگب نخورید. اولاً که این سنت هالیوود است که روس‌ها را زیادی هیولا نشان دهد ثانیاً، اسلحه‌ای که توسط خود آمریکا به دنیا فروخته می‌شود، در جهان هنوز در رتبه اول است...)



دست به یقه، با گذشته!



بده بستان ادبیات و سینما با هم، یا همان «اقتباس» ها، کاری است بس شایسته، که جدیداً دارد در ایران پا می‌گیرد، و البته سالیان دراز است که هالیوود این کار را انجام می‌دهد.

استیون کینگ، نویسنده

افسانه‌ای دوران ما، که بیش از ۲۰ عنوان کتاب ترسناک و فانتزی و جنایی و... خلق کرده، و چندین و چند اثر سینمایی و سریال و... با اقتباس از کتاب‌هایش ساخته شده، رمانی را در سال ۲۰۱۱ منتشر کرد که عنوان عجیبی داشت؛ ۱۱:۲۴:۶۳

رمان مخاطبان‌ش را شگفت زده کرد، تهیه‌کنندگان سینما و تلویزیون به صف شدند برای گرفتن حق امتیاز ساخت اثر. چه کسی میتوانست از داستان فوق‌العاده کینگ، که اینبار در بستر «سفر در زمان» بود، بی تفاوت بگذرد؟ در آخر، این جی. جی. آدامز بود که موفق شد حق امتیاز را بخرد. تهیه‌کننده و کارگردان مطرح آمریکایی که ساخت دو قسمت جنگ ستارگان را در کارنامه‌اش دارد. او به همراه جیمز فرانکو دوست داشتنی، بازیگر برنده گلدن گلوب، تهیه‌کننده‌گی کار را به عهده گرفتند. جیمز فرانکو خودش هم از طرفداران پرو پاقرص رمان بود و نقش اصلی کار شد.

مینی سریال هشت قسمتی ۱۱:۲۴:۶۳، قصه معلمی را تعریف می‌کند، که به گذشته می‌رود، تا جلوی ترور جان. اف. کندی، رئیس‌جمهور آمریکا را در تاریخ ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۶۳ میلادی بگیرد. (۱۱:۲۴:۶۳)

تغییر گذشته ایده جذابی است. اما آیا عملی است؟ گذشته می‌گذارد تا ما تغییرش بدهیم؟ (اگه با گذشته دست به یقه بشی، گذشته هم با تو دست به یقه می‌شه.) باید ۱۱:۲۴:۶۳ را ببینید، تا بفهمید می‌شود یا نه!